روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷
تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸
توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم تلفن: ۴۴۵۳۳۷۲۵
www.sharghdaily.ir
پنجشنبه ۳ اسفند ۱۴۰۲ • ۱۲ شعبان ۱۴۴۵ • ۲۲ فوریه ۲۰۲۴ • سال بیست‌ویکم • شماره ۴۷۷۹ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۱۸ • اذان مغرب ۱۸:۱۱
اذان صبح فردا ۵:۱۹ • طلوع آفتاب ۶:۴۳

روزنامه شرق

• فلامینگوها به‌عنوان پرجمعیت‌ترین پرندگان مهاجر زمستانی در مازندران، هر سال پس از طی مسافتی طولانی از عرض شمالی به تالاب بین‌المللی میانکاله به‌عنوان یکی از ۶۰۰ ذخیرگاه زیست‌کره جهان در شرق مازندران می‌رسند. عکس: مهدی محبی‌پور، ایرنا

دیالوگ روز

بلوار سانست - بیلی وایلدر - ۱۹۵۰

مرد: شما همان بازیگر مشهور هستید؟
قدیم‌ها توی فیلم‌های صامت بازی می‌کردید.
بزرگ بودید.
نورما دزموند (گلوریا سوانسون): من بزرگ هستم، فیلم‌ها کوچیک شدن!

سفرخوانی

صحنه نمایش به اسم کره شمالی

به‌تازگی یک گروه گردشگری از روسیه به کره شمالی رفته‌اند و وال‌استریت ژورنال با یکی از اعضای این گروه صدنفره گفت‌وگویی انجام داده است. «ووسکرسنسکی» یوتیوبر است و جزئیات دقیقی را از این سفر اعلام کرده است. به گزارش فرارو که این گزارش را ترجمه کرده است، به‌ندرت ماشینی در خیابان‌های پیونگ‌یانگ مشاهده می‌شد. راهنماهای محلی گروه تور روسیه را فقط به جاهایی بردند که با مردم عادی کره شمالی تماس نداشتند. ووسکرسنسکی در یک مغازه فروش سوغاتی، کارت پستال‌هایی با شعارهای ضدآمریکایی دید و تصمیم گرفت یک نسخه ساخت کره شمالی از اسباب‌بازی لگو را برای فرزندانش خریداری کند. اکثر اسباب‌بازی‌ها با مضمون نظامی مانند تانک‌های اسباب‌بازی بودند و ووسکرسنسکی یک موشک اسباب‌بازی را انتخاب کرد. هنگامی که او اجرای کودکان خردسال با آکاردئون را تماشا می‌کرد، درباره حسش می‌گوید: «این احساس که در آنجا همه چیز غیرواقعی است، اینکه کل آن کشور در نوعی نمایش تئاتری بی‌پایان به سر می‌برد، هرگز ذهنم را رها نکرد». گردشگری در کره شمالی پیش از پاندمی کووید۱۹ یک منبع درآمدزای حیاتی برای رژیم کیم بود؛ زیرا ارز خارجی را به ارمغان آورد و یکی از معدود منابع کسب درآمد اقتصادی بود که از گزند تحریم‌های بین‌المللی مصون باقی مانده بود.

وقتی معلم قاتل می‌شود!

فاطمه کریمخان: خبر قتل فاریاب کرمان که آمد، می‌شد انتظار داشت که به‌زودی موجی از اظهارنظرها درباره «رواج» و «تشدید» خشونت در کشور بلند خواهد شد. به روشنی خورشید سر ظهر معلوم بود که باز عده‌ای راه می‌افتند و از این جنایت خانوادگی که اعدادش حیرت‌انگیز شده، تفاسیری در مورد بحرانی و استثنائی‌شدن وضعیت جامعه استخراج می‌کنند یا انشاهایی درباره افزایش بیماری روانی نثر می‌کنند. ماجرایی آن‌قدر تکراری که انتظار داریم نخ‌نماشدنش اقلا به چشم کسانی که در این کلک نشسته‌اند، آمده باشد و طبق معمول اشتباه می‌کنیم.

خوانندگان ثابت مطبوعات بدون اینکه پلک بر هم بگذارند، می‌توانند به‌سرعت حداقل ۱۰ جنایت دیگر در ۱۰ سال گذشته را نام ببرند که همه با همین تفاسیر روبه‌رو شده‌اند؛ «موقعیت حساس»، «تأثیر بحران‌های سیاسی و اقتصادی بر سلامت روان مردم»، «جنون‌های آنی» و... . آن چیزی که همه مایل هستند چشم بر آن ببندند، «خشونت در نهاد خانواده» و بی‌پناهی مطلق اعضای خانواده در برابر این وضعیت است.

بهرام، قاتل ۲۲ساله جنایت فاریاب که اطمینان نداریم اسم حقیقی‌اش این است، در ۱۲سالگی شاهد قتل خواهر دبیرستانی‌اش به دست اعضای خانواده بوده است. نزدیکان او می‌گویند او بعد از اینکه یک مشاجره لفظی با اعضای خانواده‌اش داشت، به خانه خود رفته و با یک کلاشنیکف برگشته تا همه کسانی را که مسبب جنایت قبلی می‌دانست، از صحنه روزگار حذف کند. این خشمی که به سمت دیگری هدف گرفته می‌شود، تنها شیوه روبه‌روشدن با خشونت و جنایت‌های خانوادگی نیست. مهر امسال در خبرها اعلام شد «حیدر حیدری»، برادرشوهر مونا حیدری، دختر جوانی که یک سال پیش در اهواز به دست شوهر و برادرشوهرش به قتل رسیده بود، در ۱۵سالگی خودش را حلق‌آویز کرده است. حیدر حیدری در زمان قتل ۱۳ سال داشت و در قتل مونا به برادرش سجاد کمک کرده و به معاونت در قتل متهم بود. درست مثل بهرام که در زمان قتل خواهرش ۱۰، ۱۲ساله بوده و بعد از قتل اعضای خانواده‌اش در درگیری با پلیس جان باخته است.

شاید چون در این دو جنایت خونی به زمین ریخته شده، این‌قدر توجه‌ها را به خودش جلب می‌کند، اما نباید فراموش کرد که خشونت‌های خانگی بدون عقوبت، بسیار فراتر از قتل دختران جوان است و تأثیر آن همیشه در نماهای بسته‌ای مثل قتل عام اعضای خانواده یا خودکشی همدستان یا حتی خود قاتل به چشم نمی‌آید.

کمی از صحنه فاصله بگیرید و از بالا به ماجرا نگاه کنید. هم در جامعه مدرن و هم در جامعه پیشامدرن، مردم گوشت می‌خورند، اما در جامعه پیشامدرن انتظار این است که همه به ذبح چهارپایان توانا باشند، درحالی‌که در جامعه مدرن، برای ذبح تشکیلات و سیستمی ساخته و پرداخته می‌شود تا تمام اعضای جامعه متمدن ناچار نباشند چاقو به دست بگیرند و خودشان غذای خودشان را تأمین کنند. همچنین است در مورد انتقام؛ متون باستانی می‌گویند انتقام حق کسانی است که به آنها ظلم شده است و باید بتوانند خودشان انتقام بگیرند، درحالی‌که در جامعه مدرن، قانون و قاضی و دادگاه به وجود آمده است تا همه مردم مجبور نباشند از خودشان در برابر خشونت دفاع کنند و عدالت شخصی خودشان را اجرا کنند. هزینه‌های رسمی خشونت خانگی در این کشور کم است. بسیاری از اشکال خشونت خانگی، از نادیده‌گرفتن و گرسنگی‌دادن و بی‌توجهی به نیازهای روزمره تا محروم‌کردن اعضای خانواده از زندگی معمول اجتماعی، منع ادامه تحصیل و کار و استقلال اقتصادی، خشونت‌های روانی و اشکال متعددی از خشونت‌های جنسی، اصلا بازشناسی نشده‌اند، چه برسد به آنکه جرم‌انگاری شوند. در مورد خشونت فیزیکی، کودک‌آزاری، سالمندآزاری و مانند آن نیز که قانون داریم، در بسیاری موارد اثبات دشوار و اجرای جزا ناممکن است. قوانین طلاق عموما حامی خشونت‌دیدگان نیستند و خانه‌های امن و پناهگاه‌های موقت بهزیستی نسبتی با میزان نیازی که به این نهادها وجود دارد، ندارند. در نمونه‌های بسیار رادیکال، مانند ازدواج اجباری کودکان، کودک‌کشی و زن‌کشی هم وضعیت بهتر نیست. به نظر می‌رسد مردم احساس می‌کنند نه‌تنها در برابر جرم و مجرمان، بلکه در برابر خشم خودشان از جرم و مجرمان هم دست‌تنها مانده‌اند و «تنهایی» و «بی‌دفاع ماندن» مسبب تصمیمات جنون‌آمیزی مانند تصمیمات حیدر و بهرام است.

شاهنامه‌خوانی. خان سوم

اسفندیار در هفت‌خان

مهدی افشار
شاهنامه‌پژوه

گشتاسب، شهریار شیفته تاج و تخت با آنکه نوید وانهادن شهریاری به فرزند برومندش، اسفندیار را داده بود، چون گاه وانهادن فرارسید، دل آن را نداشت به سخنی رفتار کند که نزد همگان به رسایی گفته بود و اسفندیار را به بهانه آزاد گردانیدن دو خواهرش که در چنگال چینیان گرفتار آمده بودند، روانه رویین‌دژ کرد و آن شاهزاده ایرانی برای رسیدن به رویین‌دژ کوتاه‌ترین راه را برگزید که در آن راه هفت گره و هفت خان خانمان‌سوز کمین کرده بود. اسفندیار به راهنمایی گرگسار، دو خان را دلیرانه پشت سر نهاد و اکنون در خان سوم اژدهایی کمین کرده بود که تنها دلیری آن را بس نبود که خرد نیز ناگزیر بود. اسفندیار، سرداری نبود که خود در جایگاه فرماندهی بنشیند و فرمان پیشروی دهد، او خود پیشاپیش سپاه می‌تاخت و با دشمن روباروی می‌شد. در این خان سوم، چون دو خان پیشین اسفندیار جامه رزم بپوشید و سپاه را به پشوتن سپرد و در آن گردونه‌ای که ساخته بود، جای گرفته، سوی اژدها شتابان تاختن گرفت. از دورها، اژدها بانگ گردونه و پیش‌تاختن اسبان جنگی را بدید و بشنید. از جای خود چون کوه سیاهی بجنبید، آن‌چنان که گفتی گردون و ماه تاریک شد؛ اژدهایی که دو چشمش به مانند دو چشم تابان به رنگ سرخ بود و از دهانش آتش بیرون می‌جهید. اسفندیار تاکنون چنین شگفتی‌ای ندیده بود و اگرچه گرگسار گفته بود این دشمن چون دو خان پیشین نیست، می‌پنداشت آن پهلوان چینی سخن به گزافه گفته است و از این روی به یزدان پاک پناه برد. اژدها با همه درشتی و سترگی، پرشتاب و چابک بود و چون دهان گشود، غاری سیاه نمایان شد و در دم دو اسب را در دهان خود فروکشید و اسفندیار خود را در آن غار سیاه یافت. از آنجا که گردونی که اسفندیار در آن جای گرفته بود، تیغ‌آجین شده بود، دهان اژدها پرخون گردید و دریایی از خون از دهانش برفشانده شد.

دهن باز کرده چو کوهی سیاه/ همی کرد غران بدو در نگاه/ فرو برد اسبان و گردون به دم/ به صندوق درگشت جنگی دژم/ به کامش چو تیغ اندر آمد بماند/ چو دریای خون از دهان برفشاند

اژدها اکنون با دشواری بسیاری روباروی شده بود، نه توان برون‌دادن گردونه را داشت و نه فروکشیدن آن را و دهان اژدها همانند نیامی شده بود که شمشیری در آن جای گرفته باشد. اژدها از آن گردون و تیغ‌های آن سخت به رنج افتاده بود و کوشید گردونه را از دهان بیرون افکند. اسفندیار از این تلاش اژدها بهره گرفته، خود از گردونه بیرون جست و می‌دانست اژدها از گردونه‌ای که در کامش جای گرفته، ناتوان گشته است. آن‌گاه شمشیر تیز خویش را به کار گرفت و مغز اژدها را چاک‌چاک کرد و دود زهرش به بینی اسفندیار راه یافت. لختی نگذشت که اسفندیار دانست از دود آن زخم، دچار سرگیجه شده، بی‌خویش خویش در کنار آن کوه‌پیکر بر زمین افتاد و از هوش برفت.

از آن دود برنده بی‌هوش گشت/ بیفتاد و بی‌مغز و بی‌توش گشت

پشوتن دل‌نگران با سپاه خود در پی اسفندیار بیامد و به‌ناگاه در پیشاروی خویش، پیکر بی‌جان آن کوه سیاه را بدید و چون نزدیک‌تر شد، اسفندیار را بی‌جان بر زمین افتاده یافت. پشوتن نگران به نزد اسفندیار رفت و شادمانه دید که اسفندیار زنده است و به روی پشوتن چشم گشود. اسفندیار گفت: «از دود زهر اژدها بی‌هوش گشته بودم، نگران نباش که اژدها نتوانست زخمی بر من زند». اسفندیار از خاک برخاست و به سوی آب رفت و چنان گام برمی‌داشت، چون مردی که از خواب برخاسته باشد. در آن آب سر و تن بشست و از گنجور خود جامه پاک و آراسته خواست. آن‌گاه به پیش خداوند پاک رفت و سر بر خاک نهاده، پیچان و گریان گفت تنها کسی می‌توانست این اژدها را بکشد که جهاندار پشت و پناه او باشد. سپاه، او را ستایش‌ها کرده، آفرین گفتند و از برای سپاسمندی از خداوند در پیشگاه دادار، سر بر زمین نهادند و یک‌زبان و یک‌دل گفتند: «سپاس تو را که اسفندیار را بر این دشمن دژکام پیروز گردانیدی». آن‌گاه که گرگسار پیکر بی‌جان اسفندیار را بر زمین فروغلتیده دید، بسیار شادمان شد و هنگامی که آگاهی یافت اسفندیار بر آن دشمن هولناک پیروزی یافته، دلش سخت به درد آمد و از اینکه دانست شاهزاده ایرانی زنده است، بسیار غمین گشت. به فرمان سپهبد سراپرده او را برپا داشتند و چادرهای سپاهیان گرداگرد سراپرده فرمانده جای گرفت. اسفندیار گفت گاه شادی فرا رسیده و فرمان داد می و چنگ و رود آوردند و بانگ نوشانوش برای این پیروزی در دشت پژواک یافت و همگان به یاد جهاندار، جام در دست گرفتند. پس از آنکه نوشیدند و از خویش بیگانه شدند، اسفندیار، گرگسار را نزد خود فراخواند و به شیوه گذشته سه جام می خسروانی به او داد و با خنده از دژکامی‌های آن اژدها سخن‌ها داشت و به او گفت این هم آن نر اژدهایی که از او ما را می‌ترساندی. مرا بگو که برای این خان، چه دشواری‌ها و چه بیم‌های بزرگی در دل داشتم.

گرگسار که اکنون از باده خسروانی سرمست گشته بود، کینه پیشین از دل برون کرده، گفت: «ای شاه پیروزگر، امیدوارم همچنان اخترت درخشان بماند، اگر فردا در اندیشه پیشروی باشی، به پیش تو زن جادو می‌آید که چه لشکرها در برابر او پیچان نگشته‌اند».

پیشخوان

مدیریت رسانه‌ای بازارهای فرهنگی

کتاب «مدیریت رسانه‌ای بازارهای فرهنگی» نوشته برند رایتز و با ترجمه «جواد دلیری» روزنامه‌نگار و دانش‌آموخته مدیریت رسانه در ۵۶۰ صفحه منتشر شد. این کتاب به مبانی، کارکرد، استراتژی‌های مدیریت رسانه‌ای و مدل‌های کسب وکار در صنعت رسانه، سینما، تلویزیون، موسیقی و بازی و... می‌پردازد و قصد دارد برخی مفاهیم جدید را در حوزه مدیریت رسانه بشکافد و نسبت آنها را با تحولات فناورانه و رسانه‌ای کلان نشان بدهد. مدیریت رسانه پیش از اینکه یک علم باشد، اکنون راهکار و ابزاری برای جامعه جدید رسانه‌ای و کسب‌وکارهای دیجیتالی است. کتاب «مدیریت رسانه‌ای بازارهای فرهنگی» در ۱۲ فصل به معرفی شرایطی می‌پردازد که تاثیری بالقوه بر مدیریت در بنگاه‌های رسانه‌ای دارند. در فصل اول، ابتدا تعریفی از واژگان مناسب ارائه می‌شود، سپس محیط فعالیت بنگاه‌های رسانه‌ای مورد مطالعه قرار می‌گیرد و به تبع آن، بیشترین میزان توجه این بخش به توسعه‌های اخیر در بازارهای رسانه‌ای اطلاعاتی و ارتباطاتی و در کنار آن، دغدغه‌های اصلی موجود در صنعت رسانه است. فصل دوم، مبانی و ویژگی‌های مرتبط با مدیریت رسانه را ارائه می‌دهد. این فصل، نوعی طبقه‌بندی نظری و اصطلاحی از حوزه مدیریت رسانه ارائه داده و ویژگی‌های بازارهای رسانه‌ای و همچنین محصولات آن را بررسی می‌کند.

در فصل سوم، نظام‌های تولید ارزش بنگاه‌های رسانه‌ای ارائه شده و ساختارهای تولید ارزش، نقاط قوت و مهارت‌های کاربردی و همچنین مدل‌های کسب‌وکار برای بنگاه‌های رسانه‌ای توضیح داده می‌شود. در فصل چهارم، کارکردهای مدیریت رسانه واکاوی شده است. در فصل‌های بعدی (پنجم تا دوازدهم) به بحث‌های منحصر به شاخه‌هایی از مدیریت رسانه در انواع بازارهای رسانه‌ای و فرهنگی پرداخته می‌شود. در فصل‌های سیزدهم و چهاردهم مواردی با عنوان مدیریت رسانه‌های بین‌المللی و بنگاه‌های رسانه‌ای و چندرسانه‌ای یکپارچه بررسی می‌شوند. در فصل آخر چند مطالعه موردی از شاخه‌های مختلف ارائه می‌شود.

این کتاب که در انتشارات ایران منتشر شده، می‌تواند مخاطبانی مانند مدیران رسانه‌ای و مدیران فرهنگی و صاحبان کسب‌وکارهای فرهنگی داشته باشد.